



Received: 09/08/2021
Accepted: 08/11/2021

* Corresponding Author's E-mail:
o.vahdanifar@gmail.com

The function of narrative lies in the story of Rostam and Sohrab

Omid Vahdanifar^{*1}, Ebrahim Kanani²

Abstract

The main issue of the current research is how the narrative lie can be a platform for suspending the action, setting up a new action and changing the narrative course of the story to a discourse perspective. A lie, with its prosthetic function and ability to increase, expand, and substitute, causes the horizontal system of narration to change to a vertical system, and from this point of view, it turns the action-oriented program into a meta-action system. In the story of "Rostam and Sohrab", the main path of the narration is in the form of planned action. But every time the actors of the narrative challenge the action plan of the story in the form of a narrative lie, and by changing the main path of the narrative, they provide the ground for entering the meta-action system. Discourse legitimization, discourse break, value collapse and replacement of new value, suspension of the situation, change of action capability, magnification and illusion are among the functions of narrative lies. In the preceding article, how the narrative lie works and its role in changing the action process to a meta-action

1. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, University of Bojnord, Bojnord, Iran.

<https://orcid.org/0000-002-6981-6548>

2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Kosar University of Bojnord, Bojnord, Iran.

<https://orcid.org/0000-0003-2737-5462>



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY- NC) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.



process has been analyzed. The main purpose of the article is to explain the functions of the narrative lie and examine its role in how to accelerate the narrative and realize a transactive situation. The result of the investigation shows that the strategy related to the narrative lie prevents the conformity of the sign with its external reference and pushes the main action to the sidelines and as a result replaces it with new symbolic and semantic conditions.

Key words: Rostam and Sohrab, narrative lie, action, transaction, narratology.

1. Introduction

In the narrative lie, as one of the discourse strategies, the program-oriented system is abandoned and the accident-based system replaces it. In the story of Rostam and Sohrab, each of the actors, by changing the usual process of narration, prevents the occurrence of action in a program-oriented system. As a result, other systems are formed, of which the random system is one of them.

Question

The main questions of the upcoming article are: 1) How does the narrative lie in the story of Rostam and Sohrab affect the action process and provide the basis for entering the transactional system; 2) In the story under discussion, how does the action change direction under limited or unlimited conditions; 3) How and based on which semantic processes and mechanisms does the story under discussion enter from the realm of narrative to the realm of discourse.

2. Literature Review

In "Analysis of the story of Rostam and Sohrab based on the theories of narrative theory" (2013), it was found that what effect each event with the character had on the progress of this story. In "The Study of Discourse Prosthetics: Why is a Narrative Lie Prosthetic?" (2016) by using Echo's theory about prosthetics and its role in discourse, the



prosthetic function of lie has been explained and it has been shown that lying as a discourse system has common features with prosthetics. Based on this, in the present research, an attempt has been made to analyze the story of "Rostam and Sohrab" based on the narrative lie and based on a new look at the action semiotics model, so as to examine the factors of the story's entry into the arena of discourse. it is new

3. Methodology

The research method in this article is an analytical-descriptive approach.

4. Results

In the present study, the function of narrative lies in the story of Rostam and Sohrab was investigated. The innovation of the research is that the main platform of the formation of the narrative lie and how to challenge the logical system of action to achieve a meta-action system has been analyzed in the form of a classic story and how to pass from the platform of action and movement towards the process of dissolution and transcendence is shown. The dominant system in this story is the action system. But in the heart of this system, we witness different functional processes that are formed by narrative lies. The narrative lie in this story has the functions of increasing, extending and substituting. These functions help the action to change its direction, to be extended or to continue its existence in the form of a new process. A lie causes a change in the process related to the main action and creates a phenomenological space by creating a change in the type of relationship of the actors with each other and with time and place and fluidizing it. This space has a meta-action feature and the activists put themselves in the hands of the conditions resulting from the Shushi incident.

دوفصلنامه روایت‌شناسی

سال ۸، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۴۰۳، صص ۵۲۹-۵۶۲

مقاله پژوهشی

کارکرد دروغ روایی در داستان رستم و سهراب

امید وحدانی فر^{۱*}، ابراهیم کنعانی^۲

(دریافت: ۱۴۰۰/۵/۱۸ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۱۸)

چکیده

مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که چگونه دروغ روایی می‌تواند بستری برای تعلیق کنش، تمهید کنش جدید و تغییر سیر روایی داستان به منظری گفتمانی باشد. دروغ با کارکرد پروتزی و با قابلیت افزایش دهندگی، گستره‌بخشی و جان‌سپینی سبب تغییر نظام افقی روایت به نظام عمودی می‌شود و از این منظر، برنامه کنشی را به فراکنشی تبدیل می‌کند. در داستان «رستم و سهراب»، مسیر اصلی روایت در قالب کنش برنامه‌ریزی شده طی می‌شود، اما هر بار کنشگران روایت در قالب دروغ روایی برنامه کنشی داستان را به چالش می‌کشند و با ایجاد تغییر در مسیر اصلی روایت زمینه ورود به فراکنش را فراهم می‌کنند. مشروعیت‌سازی گفتمانی، گسست گفتمانی، فروپاشی ارزشی و جان‌سپین شدن ارزش نو، تعلیق وضعیت، تغییر قابلیت کنشی، بزرگ‌نمایی و توهم‌سازی، از کارکردهای دروغ روایی است. در مقاله پیش روی، چگونگی کارکرد دروغ روایی و نقش آن در تغییر فرایند کنشی به فراکنشی مورد تحلیل

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بجنورد، بجنورد، ایران (نویسنده مسئول).

* o.vahdanifar@gmail.com
https://orcid.org/0000-002-6981-6548

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران.
https://orcid.org/0000-0003-2737-5462



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY - NC) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.

و بررسی قرار گرفته است. هدف اصلی مقاله نیز تبیین کارکردهای دروغ روایی و بررسی نقش آن در چگونگی شتاب بخشیدن به روایت و تحقق وضعیت فرکانشی است. نتیجه بررسی نشان می‌دهد که راهبرد مربوط به دروغ روایی انطباق‌پذیری نشانه‌ای را با مانع مواجه می‌سازد و کنش اصلی را به حاشیه می‌راند و در نتیجه شرایط نشانه‌ای و معنایی جدیدی را جایگزین آن می‌کند.

واژه‌های کلیدی: رستم و سهراب، دروغ روایی، کنشی، فرکانشی، روایت‌شناسی.

۱. مقدمه

دروغ روایی به‌عنوان یکی از راهبردهای گفتمانی، نظام هم‌نشینی^۱ را به نظام جان‌شینی^۲ بدل می‌کند. در این راهبرد، نظام برنامه‌مدار^۳ کنشی که مبتنی بر ارتباط منطقی نشانه‌هاست کنار گذاشته می‌شود و نظام مبتنی بر تصادف و رخدادی^۴ که مبتنی بر فرایندی زنجیره‌ای، شتاب‌مند و پساتنشی^۵ است جایگزین آن می‌گردد. در داستان رستم و سهراب نیز با چنین فرایندی مواجه هستیم. در این داستان، هر کدام از کنشگران با نقش‌آفرینی در مسیر روایت، فرایند معمول آن را تغییر می‌دهند و مانع بروز کنش در یک نظام منطقی و برنامه‌مدار می‌شوند. این امر از حضور نظام‌های دیگری حکایت می‌کند که نظام تصادفی و رخدادی یکی از آن‌هاست. هر کدام از کنشگران نیز با توسل به شیوه‌های مختلفی مانند دروغ، اغراق، تحریک، سازگاری و... تلاش می‌کنند تا مسیر جدیدی برای روایت تعریف کنند. پرسشی که طرح می‌شود این است که دروغ روایی در قالب یک نظام مبتنی بر رخداد و تصادف، مطابق با کدام سازوکار معنایی عمل می‌کند. براساس این، پرسش‌های اصلی مقاله پیش روی این است که: (۱) دروغ روایی در داستان رستم و سهراب چگونه در فرایند کنشی تأثیر می‌گذارد و زمینه ورود به فرکانش^۶ را فراهم می‌کند؛ (۲) در داستان مورد بحث، چگونه کنش تابع شرایط محدود

یا نامحدود تغییر مسیر می‌دهد؛ ۳) داستان مورد بحث چگونه و مبتنی بر کدام فرایندها و سازوکارهای معنایی از قلمرو روایت به عرصه گفتمان وارد می‌شود. برپایه این بررسی، دروغ با ایجاد تغییر در نوع رابطه کنشگران با یکدیگر و با زمان و مکان و سیال کردن آن، سبب تغییر در فرایند مربوط به کنش اصلی و ایجاد فضایی رخدادی و پدیداری^۷ می‌شود؛ فضایی که ویژگی فراکنشی دارد و کنشگران خود را به دست شرایط حاصل از رخداد شوشی^۸ می‌سپارند.

۲. پیشینه تحقیق

برخی از پژوهش‌هایی که پیش از این در داستان «رستم و سهراب» از منظر روایت‌شناسی انجام گرفته، شامل موارد زیر است. در «فرایند فردیت در شاهنامه با تکیه بر شخصیت رستم» (تسلیمی و میرمیران، ۱۳۸۹)، این نتیجه حاصل شده که چون رستم، شخصیتی با اخلاق نسبتاً بشری و زمینی و دارای تردیدها و اشتباهات ویژه خود است، نمی‌توان او را شخصیتی ناکامل به‌شمار آورد. از دیدگاه یونگ^۹، شخص کامل تنها آن کسی نیست که همه خواسته‌های زمینی و خواهش‌های نفسانی چون سایه، نقاب، روان مردانه و زنانه را سرکوب کند، بلکه باید با برخی از آن‌ها کنار آید و تنها از شدت شیطانی شدن آن‌ها بکاهد. هر کس با توانایی‌های درونی خود، به مبارزه یا همراهی با خواسته‌های خویش برمی‌خیزد. رستم از این گروه است و زیبایی شاهنامه از جمله در همین واقع‌نگری‌هاست. محمدی و بهرامی‌پور در «تحلیل داستان رستم و سهراب بر اساس نظریه‌های روایت‌شناسی» (۱۳۹۰)، این نتیجه را دریافت کرده‌اند که با بررسی داستان «رستم و سهراب» از چشم‌انداز نظریه‌های روایت‌شناسی می‌توان دریافت که هر رویداد با شخصیت چه تأثیری در پیش‌برد این روایت داشته است.

ارزیابی کنشی حوادث و اعمال شخصیت‌ها، نحوه شکل‌گیری بحران داستانی را آشکار می‌کند؛ بحرانی که به فاجعه مرگ سهراب می‌انجامد و رستم، پهلوان شاهنامه، را به ورطه فرزندکشی می‌کشاند. در «روایت نقالان از داستان رستم و سهراب»، (پناهی، ۱۳۹۵)، نشان داده شده آنچه در اسطوره و حماسه به زبان رمز و ایجاز بیان شده است، نقالان سعی کرده‌اند با ابهام‌زدایی مطابق با ذهنیت ساده خود و جامعه به سؤالات پاسخ دهند و با این کار، روایت داستانی را تکمیل یا تفسیر کنند. فلاح و افشاری در «تحلیل داستان رستم و سهراب بر اساس نظریه روایت‌شناسی کلود برمون» (۱۳۹۵)، به این نتیجه دست یافته‌اند که داستان از یک توالی اصلی و چندین توالی فرعی ایجاد شده که کارکردهای سه‌گانه برمون با هر یک از این توالی‌ها، منطبق و همسو است. انواع توالی‌های مطرح‌شده در این زمینه شامل توالی زنجیره‌ای، انضمامی و پیوندی در این داستان بررسی شده است. شخصیت‌پردازی نیز کاملاً با رویکرد برمون^۱ هم‌خوانی دارد. کنشگری و کنش‌پذیری قهرمانان اصلی و فرعی داستان تغییر می‌یابد. با توجه به اینکه داستان مذکور به شکست قهرمانان می‌انجامد، بیش از سایر نظریه‌های روایی با نظریه برمون تحلیل‌پذیر است. در «توصیف در داستان رستم و سهراب» (رضوانیان و احمدی، ۱۳۹۶)، نتیجه از دو منظر قابل بررسی است: نخست اینکه توصیف چیست و انواع آن چگونه است و دیگر اینکه، توصیف در داستان رستم و سهراب از چه جایگاه‌ای برخوردار است. درخصوص دروغ روایی نیز در «مطالعه پروتوسازی گفتمانی: چرا دروغ روایتی پروتزی است؟» (توحیدلو و شعیری، ۱۳۹۶ الف) با استفاده از نظریه امبرتو اکو^{۱۱} درباره پروتز و نقش آن در گفتمان، کارکرد پروتزی دروغ تبیین شده و نشان داده شده است که دروغ به‌عنوان یک نظام گفتمانی، ویژگی‌های مشترکی با پروتز دارد. درواقع، هدف این مقاله بررسی جایگاه پروتز در گفتمان روایی و همچنین

تحلیل کارکرد پروتزی^{۱۲} دروغ است. در «تحلیل نشانه - معناشناختی دروغ: لغزندگی نظام آیکونیک زبان در قصه‌های عامه» (توحیدلو و شعیری، ۱۳۹۶ب)، ضمن تبیین چگونگی شکل‌گیری دروغ از دیدگاه نشانه - معناشناختی^{۱۳}، به این مسئله پرداخته می‌شود که دخالت فرایند حسی - ادراکی^{۱۴} و هیجانات عاطفی سبب تغییر دریافت ما و جابه‌جایی زاویه دید می‌شود و به همین دلیل مانع لنگراندازی آیکون^{۱۵} به‌عنوان نشانه تطبیق یافته با موضوع و زمانیت و مکانیت آن می‌شوند که نتیجه آن دروغ گفتمانی است. بهار و همکاران در «بررسی و تحلیل کارکردهای نشانه‌معناشناختی رجز: پروتزی‌سازی گفتمانی داستان رستم و اسفندیار» (۱۳۹۷)، برپایه نظریه پروتزی گفتمانی، به بررسی رجز در داستان رستم و اسفندیار می‌پردازند و نشان می‌دهند که رجز کارکردی پروتزی می‌یابد و به جای ورود به فرایند کنشی، در فرایند گفتمانی پیشاکنشی^{۱۶} با ویژگی پروتزی قرار می‌گیرد و نظام بیانی^{۱۷}، جانشین گُش می‌شود. برپایه این، در پژوهش حاضر سعی شده است داستان «رستم و سهراب» بر مبنای دروغ‌روایی و مبتنی بر نگاهی نو به الگوی نشانه‌شناسی کنشی^{۱۸} مورد تحلیل قرار گیرد تا از این رهگذر، عوامل ورود داستان به عرصه گفتمان مورد بررسی قرار گیرند که تاکنون داستان مذکور براساس چنین نگاهی بررسی نشده است.

۳. مبانی نظری

استعاره‌ها بنا به نظر لیکاف^{۱۹} و جانسون^{۲۰} (۱۳۹۴، ص. ۲۴۳) می‌توانند از قدرت تعیین واقعیت برخوردار باشند. این کار به‌واسطه شبکه‌ای منسجم از تضمین‌ها انجام می‌شود؛ تضمین‌هایی که برخی از ویژگی‌های واقعیت را برجسته و برخی دیگر را پنهان می‌سازند. براساس این، با واقعیت‌هایی برساخته مواجه هستیم که دارای دلالت‌های

مختلفی هستند. این واقعیت‌های برساخته در قالب شبکه‌ای منسجم از تضمن‌ها و دلالت‌های معنایی عمل می‌کنند که فضای گفتمانی به آن شکل داده است. امبرتو اکو در قالب این مفهوم، بر این باور است که وقتی کسی استعاره را می‌آفریند دروغ می‌گوید (اکو، ۱۳۸۳، ص. ۲۳۵). برپایه این، دروغ روایی تضمن‌ها و دلالت‌های معنایی را در متن ایجاد می‌کند که در ورای واقعیت تحقق پیدا کرده و واقعی انگاشته شده‌اند. توحیدلو و شعیری (۱۳۹۶ الف، ص. ۲۷۶) در تبیین کارکرد پروتزی دروغ در گفتمان، سه نقش و ویژگی برای دروغ روایی برمی‌شمارند: الف) نقش افزودگی؛ در این نقش، یک نکته بسیار ریز و کوچک آن‌قدر برجستگی پیدا می‌کند که به نوعی سیاه‌نمایی تبدیل می‌شود. در این حالت، کنش افزودگی به‌مثابه یک پروتز برای امر واقع عمل می‌کند و واقعیت را به صورتی نشان می‌دهد که حساسیت کنشگران را برانگیزد. علاوه بر این، به کنشگر کمک کند که خود را بیش از آنچه که قابلیت‌های نشانه‌ای‌اش به او اجازه می‌دهد، بنمایاند. اینجا پروتز سبب اغراق می‌شود و باوری را ایجاد می‌کند که با جریان کنشی و یا توانمندی کنشگر متفاوت است؛ ب) نقش گستره‌بخشی و توسعه کنش؛ در این کارکرد، دروغ آن‌قدر جریان حضور کنشگر و دامنه کنش او را گسترده می‌کند که مخاطب خود را شگفت‌زده می‌سازد. بدین ترتیب، با استفاده از پروتز دروغ، کنشگر دامنه حضور مکانی، زمانی و کنشی خود را گسترش می‌دهد به گونه‌ای که تغییرات کنشی با سرعتی غیر معمول انجام می‌شوند؛ ج) نقش جانشینی؛ در این نقش دروغ می‌تواند کنشی را جانشین کنش دیگر کند و یا حتی کنشی را بسازد که از اصل وجود ندارد و توهمی بیش نیست. دروغ در این حالت مانند پروتزی عمل می‌کند که جانشین چیزی می‌شود که وجود خارجی ندارد. این امر مطابق تعریفی است که پی‌یرس^{۲۱} برای آیکون دارد. از نظر او آیکون حضوری نامتمایز از چیزی است که به

جای چیز دیگری گرفته می‌شود (ر.ک. شعیری، ۱۳۹۲، صص. ۲۰۷-۲۰۸). در واقع، دروغ در این مفهوم چیزی را به جای چیز دیگری گرفتن است البته در قالب حضوری توهمی و دارای وجهی استعاری. این سه کارکرد، دروغ از طرفی توانش کنشگران را تغییر می‌دهد و آن‌ها را آماده پذیرش نقش‌های جدید می‌کند. از سوی دیگر دروغ با تغییر در شرایط کنشی روایت، در نظام برنامه‌مدار روایت خلل ایجاد می‌کند و آن را با ریسک^{۲۲} و خطرپذیری مواجه می‌سازد و در نهایت با سیال کردن رابطه کنشگر با زمان، مکان و دیگری، سبب انحطاط هستی‌شناختی^{۲۳} کنشگران می‌شود و یا زمینه استعلائی حضوری آن‌ها را فراهم می‌کند.

دروغ روایی، مبتنی بر سازوکار نظام تصادفی و رخدادی عمل می‌کند. گرماس^{۲۴} در تقصان معنا با طرح نظام رخداد زیبایی‌شناختی^{۲۵} الگویی از نظام تصادف ارائه می‌دهد. از نظر او

قضاوت‌های زیبایی‌شناختی از هیچ تعادلی برخوردار نیستند و ارزش‌ها را به دو قطب مثبت و منفی تقسیم نمی‌کنند. دنیای زیبایی‌شناختی ارزش‌های خود را از ورای افقی خنثی ارزیابی نموده و به آن پر و بال می‌دهد؛... ارزش‌های زیبایی‌شناختی سیری متعالی دارند و همانند افزودگی معنایی عمل می‌کنند (گرماس، ۱۳۸۹، ص. ۷۰).

این سیر استعلائی^{۲۶}، مفاهیم را در قالب رنجیره‌ای از دلالت‌ها و تضمن‌ها در کنار هم قرار می‌دهد تا در یک وضعیت حسی - ادراکی، دفعی و زودگذر هر لحظه بار معنایی جدیدی از آن فهمیده شود. لاندوفسکی^{۲۷} در تبیین نظام تصادف از فضای پرآشوب، بی‌معنا، بی‌نظم و ریسک ناب نام می‌برد (به نقل از: معین، ۱۳۹۶، ص. ۵۳). او ضمن اینکه این نظام را مبتنی بر «برخورد تصادفی موقعیت‌ها» می‌داند تصریح می‌کند

که این ساحت بیرون از کنشگران است که بر عمل و کنش آن‌ها حاکم است. کنشگران نظام تصادف نیز نقش مضمونی ثابتی ندارند و نقش آن‌ها در لحظه و در موقعیت تعریف می‌شود. کنشگران این نظام، نقشی بحرانی دارند و هر چند خود ثابت هستند، اما کنش‌های خود را پیوسته تغییر می‌دهند و این تغییر نظام برنامه‌مدار را بر هم می‌ریزد (ر.ک. همان، صص. ۵۲-۷۸). دروغ روایی با عملکردی مبتنی بر نظام تصادفی و رخدادی، مسیر پیوستاری روایت را بر هم می‌ریزد و آن را به نظامی ناپیوستار تبدیل می‌کند که ویژگی اساسی آن دفعی و لحظه‌ای بودن آن است. درواقع، دروغ از نوع نظام‌های «مذاکره‌ای و گفتمانی» است (بهار و همکاران، ۱۳۹۷، ص. ۱۰۸) که نظام منطقی و برنامه‌مدار روایت را به چالش می‌کشد و نظامی را جایگزین آن می‌کند که مبتنی بر نظام‌های دیگر معنایی چون نظام‌های مجابی^{۲۸}، تطبیقی^{۲۹} و رخدادی است که ویژگی روایت‌های پساکلاسیک^{۳۰} است. در این نظام‌ها نوع تعامل و بده بستان‌هایی است که میان سوژه‌ها با یکدیگر و یا سوژه‌ها با ابژه‌ها برقرار می‌شود، اهمیت پیدا می‌کند. در چنین وضعیتی، آنچه مهم است رابطه هم‌حسی و هم‌کنشی‌ای است که میان سوژه‌های درگیر در تعامل شکل می‌گیرد.

۳-۱. تغییر فرایند کنشی به فراکنشی در پرتو نظام حسی - ادراکی

دروغ کارایی فرایندهای^{۳۱} مورد نظر کانت^{۳۲} را برهم می‌زند و به همین دلیل دچار آشوب در فرایند تطبیق می‌شویم. برپایه این، تطبیق با اصل در فرایند کانتی به تطبیق با تصویری غیرارجاعی و یا تضمین‌نشده تغییر می‌یابد. درواقع، شباهت آیکون با اصل و با موضوع خود به شناخت با تصویری غیرمستند از موضوع تغییر می‌یابد. بنابراین رابطه آیکون با اصل قطع می‌شود و شناخت کانتی به رابطه‌ای عاطفی، تنشی و یا تصادفی تبدیل می‌شود (توحیدلو و شعیری، ۱۳۹۶، ص. ۹۱). این رابطه از اصل نظام حسی - ادراکی تبعیت می‌کند. در جریان حسی - ادراکی، شاهد رابطه‌ای مبتنی بر هم‌حسوری و

رابطه تن‌به‌تن بین سوژه‌ها و حتی بین سوژه‌ها و ابژه‌ها هستیم که در قالب نظام پدیداری بازنمایی می‌شود. لاندوفسکی این نظام را تطبیق می‌نامد (معین، ۱۳۹۴، ص. ۷۹). براساس این، رابطه منطقی میان سوژه، ابژه و پدیده‌های جهان هستی سیال می‌شود و رابطه‌ای پدیداری میان آن‌ها حاکم می‌شود. دروغ در جریان چنین سازوکاری تحقق می‌پذیرد. دروغ در قالب این نظام پدیداری شکل می‌گیرد و به دلیل تغییر در فرایند انطباق میان سوژه‌ها و ابژه‌ها، مطابق نظر پی‌پرس آیکون را به بیش - آیکون^{۳۳} تبدیل می‌کند که مبتنی بر آن نشانه بسط می‌یابد و از ابژه چه بیرونی و چه درونی فاصله می‌گیرد و تا مرز استعاره پیش می‌رود (شعیری، ۱۳۹۲، ص. ۲۱۰). تضعیف انطباق میان سوژه و ابژه و تغییر در فرایند انطباق، مطابق نظر توحیدلو و شعیری (۱۳۹۶، ب، ص. ۹۴)، از «اصل آشوب» پیروی می‌کند. در این مفهوم، دروغ به دلیل نقشی که در گفتمان دارد «سبب لغزندگی آیکون می‌شود و می‌تواند تا جایی پیش رود که با تضعیف کارکرد ارجاعی آیکون، آن را به یک تفسیر آیکونیک^{۳۴} و یا رخداد استعاری تغییر دهد» (همان‌جا). درواقع، رخداد استعاری، زمانی شکل می‌گیرد که میزان انطباق میان بازنمون و ابژه یا موضوع نشانه‌ای به کم‌ترین حالت آن می‌رسد و اینجاست که رابطه‌ها از فرایندی منطقی برخوردار نیستند و در فضایی حسی - ادراکی و تشیی شکل می‌گیرند. دروغ در چنین شرایطی تحقق می‌یابد و با شکل دادن به رابطه‌ای پدیداری، سبب تضعیف شرایط ارجاعی و کنشی و استقرار وضعیت فراکنشی می‌شود.

۴. بحث و بررسی

۴-۱. خلاصه داستان «رستم و سهراب» به نثر

روزی رستم برای شکار به نزدیکی‌های مرز توران می‌رود، پس از شکار به خواب می‌رود. رخش که رها در مرغزار مشغول چرا بود، توسط چند سوار ترک به سختی گرفتار می‌شود. رستم پس از بیداری، از رخش اثری جز رد پای آن نمی‌بیند و در پی اثر

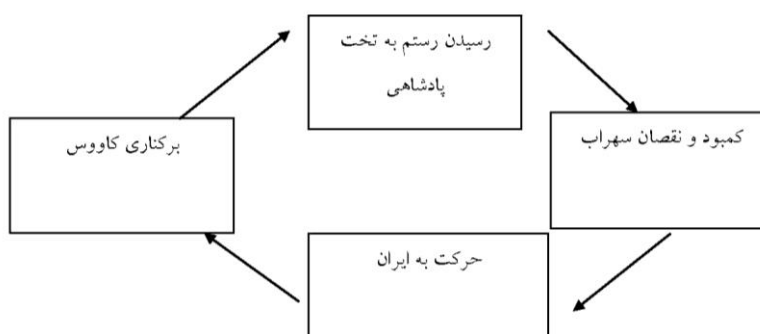
پای آن، به سمنگان می‌رسد. خبر رسیدن رستم به سمنگان سبب می‌شود تا بزرگان و نام‌آوران شهر به استقبال او بیایند. رستم ایشان را تهدید می‌کند که چنانچه رخس را به او بازنگردانند، سر بسیاری را از تن جدا خواهد کرد. شاه سمنگان از او دعوت می‌کند که شبی را در بارگاه وی بگذرانند تا صبح رخس را برای او پیدا کنند. رستم با خشنودی می‌پذیرد. در بارگاه شاه سمنگان، رستم با تهمینه روبه‌رو و عاشق او می‌شود و او را توسط موبدی از شاه سمنگان خواستگاری می‌کند. فردای آن روز رستم مهره‌ای را به‌عنوان یادگاری به تهمینه می‌دهد و می‌گوید چنانچه فرزندشان دختر بود، این مهره را به گیسوی او ببندد و اگر پسر بود به بازوی او؛ پس از آن رستم روانه ایران می‌شود و این راز را با کسی در میان نمی‌گذارد. پس از چندی که سهراب، جوانی تنومند نسبت به همسالان خود شده، نشان پدر خود را از مادر می‌پرسد. مادر حقیقت را به او می‌گوید و مهره نشان پدر را بر بازوی او می‌بندد و به او هشدار می‌دهد که افراسیاب دشمن رستم از این راز نباید آگاه شود. سهراب که آوازه پدر خود را می‌شنود، تصمیم می‌گیرد تا ابتدا به ایران حمله کند و پدرش را به جای کاووس بر تخت شاهی بنشاند و پس از آن به توران برود و افراسیاب را سرنگون سازد. افراسیاب با حيله به‌عنوان کمک به سهراب، لشکری را به سرداری هومان و بارمان به یاری او می‌فرستد و به آنان سفارش می‌کند که نگذارند تا سهراب، رستم را بشناسد. سهراب به ایران حمله‌ور می‌شود و کاووس، رستم را به یاری می‌طلبد، رستم و سهراب با هم روبه‌رو می‌شوند. سهراب از ظاهر او حدس می‌زند که شاید او رستم باشد ولی رستم نام و نسب خود را از سهراب پنهان می‌کند. در نبرد اول سهراب بر رستم چیره می‌شود و می‌خواهد که او را از پای درآورد، ولی رستم با نیزنگ به او می‌گوید که رسم آنان این است که در دومین نبرد، پیروز، حریف را از پای درمی‌آورد، ولی در نبرد بعدی که رستم پیروز آن است، به

سهراب رحم نمی‌کند و همین که او را از پای درمی‌آورد، مهره‌ نشان خود را در بازوی او می‌بیند. سهراب اینک به نوشدارویی که نزد کاووس شاه است، می‌تواند زنده بماند، ولی او از روی کینه، از دادن آن خودداری می‌کند. پس از آنکه کاووس را راضی می‌کنند که نوشدارو را بدهد، سهراب دیگر دار فانی را وداع گفته است. این چنین، غمنامه رستم و سهراب اتفاق می‌افتد. چون رستم باید یگانه باشد و قدرتمندان تاب دو نمونه مانند رستم را ندارند، چه کاووس، شاه ایران، که رستم به او خدمات بسیار کرده است و چه شاه توران که از رستم لطمه خورده است. سهراب که از پشت رستم است، ویژگی‌های او را دارد، حتی اسبی که می‌تواند به او سواری دهد، اسبی است که از پشت رخس به دنیا آمده است. بنابراین، تزویر و زور قدرتمندان به همراه خامی و بلندپروازی سهراب و غرور رستم که نام خود را برای فرزند فاش نمی‌کند، به فاجعه دامن می‌زند تا به پایان غم‌انگیز خود برسد (فراهانی، ۱۳۹۴، ج. ۲/ ص. ۱۴۸).

۲-۴. فرایند شکل‌گیری دروغ‌روایی

در بافت داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی گفتمان غالب، گفتمان منطقی و روایی است که وضعیت پویایی برای گفتمان رقم می‌زند. در این نوع گفتمان معنا تابع تغییر و تحولی است که جوامع بشری را از وضع ابتدایی به وضع ثانوی سوق می‌دهد. حال آنکه در گفتمان توصیفی، زمان از حرکت می‌ایستد. هیچ‌چیز دچار تغییر نمی‌شود و آنچه بر گفتمان حاکم است، نوعی ایستایی صرف است (Portner & hall, 2002, p. 61). از این‌روی، در گفتمان‌های پویا، عوامل کنشی تلاش می‌کنند تا معنای نامطلوب و ناقص حیات خود را به معنای مطلوب و کامل تغییر دهند. در این نوع گفتمان، حرکت و کنش که نشانه پویایی و تحرک شخصیت‌هاست، بسیار اهمیت دارد (بهنام، ۱۳۹۰، ص.

۴). شروع داستان «رستم و سهراب» به سبک غالب داستان‌های حماسی است. قهرمان این داستان (سهراب)، فقدان و کمبودی را احساس می‌کند و سپس برای رفع آن، اقدام می‌کند. برای تحلیل این داستان، آن را به دو زنجیره کلامی (روایت و گفتمان) که به شکل‌گیری دو گفتمان منجر می‌شود، تقسیم می‌کنیم. این تقسیم‌بندی از درون خود داستان و حوادث آن برآمده است. دو فاعل کنشی داریم که در وجوه گوناگون در تقابل یکدیگر قرار دارند. همین رویکردهای تقابلی سبب می‌شود تا هر یک از این دو کنشگر، گفتمان را به سود خویشتن اداره کنند. درحقیقت در زنجیره کلامی نخست، همه چیز در راستای رسیدن به یک روایت پایدار پیش می‌رود؛ بدین صورت که سهراب، تخت‌شاهی را برای پدرش، رستم، می‌خواهد و از این روی، تصمیم می‌گیرد که به ایران حمله کند. اگر این داستان همچون بسیاری از داستان‌های حماسی و قصه‌های عامه‌نظمی منطقی و حرکتی از پیش تعیین شده برای رسیدن به هدف داشت، طبعاً با نشاندن رستم به تخت‌پادشاهی به پایان می‌رسید و همه چیز به خیر و خوشی می‌گذشت. در این حالت، چنین نموداری را برای این نظام حرکتی داستان می‌توانستیم ترسیم کنیم:



نمودار ۱: نظام حرکتی سهراب برای رفع نقصان

اما در زنجیره کلامی دوم که در آن روایت اصلی داستان شکل می‌گیرد، عناصر داستان از مرز روایت عبور می‌کند و شکل گفتمانی به خود می‌گیرند. در این زنجیره، دیگر این نظام روشن و مشخص روایی نیست که سرنوشت داستان را رقم می‌زند، بلکه مؤلفه‌های گفتمانی در ترسیم رخداد‌های داستان در سطح زبان و معنا تأثیر مستقیم می‌گذارند و رخدادها مطابق نمودار مذکور پیش نمی‌رود.

کلود برمون روایت‌شناسی ساختارگرای فرانسوی در نظریه روایت‌شناسی خود به چگونگی شکل‌گیری زنجیره‌های روایی روایت اشاره می‌کند. او به زنجیره‌ای منطقی از پی‌رفت‌هایی با کارکردهای مشخص در فرایند کنشی اعتقاد دارد. وی واحد پایه روایت را «پی‌رفت»^{۳۵} می‌نامد. پی‌رفت توالی منطقی چندکارکرد است و از نظر او داستان، تلفیق پی‌رفت‌ها است که هر داستان از یک یا چند توالی ساده یا مرکب پدید می‌آید و هر توالی یا پی‌رفت، دارای سه کارکرد: ۱. امکان یا استعداد؛ ۲. فرایند؛ ۳. پیامد، است. این سه کارکرد پی‌رفت برمون را به صورت دیگر نیز می‌توان بررسی کرد (الف) موقعیت پایدار الف تشریح می‌شود = امکان یا استعداد؛ (ب) امکان دگرگونی الف پدید می‌آید = فرایند؛ (ج) الف دگرگون می‌شود یا نمی‌شود = پیامد (فلاح و افشاری، ۱۳۹۵، ص. ۴). در هر مرحله از بسط و گسترش، حق انتخابی وجود دارد. در مرحله دوم تحقق یافتن یا تحقق نیافتن و در مرحله سوم توفیق یا شکست (اسکولز، ۱۳۷۹، ص. ۱۴۰). امکان دگرگونی «الف» یعنی پله دوم را مرحله گذار می‌خوانیم (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۶۶). می‌توان گفت مورد اول با مرحله استعداد، مورد دوم با مرحله فرایند و مورد سوم با مرحله نتیجه سازگاری دارد. برمون معتقد است که ما باید یک روایت را در سه مرحله از یکدیگر تفکیک کنیم: امکان بالقوه، فعلیت و تحقق (اسکولز، ۱۳۷۹، ص. ۱۳۹). نخستین مرحله بدون کنش است؛ روایت زمینه‌ای را می‌چیند تا امکان‌پذیری کنش را

فراهم آورد. در دومین مرحله عناصری به روایت افزوده می‌شود و آن را به جریان می‌اندازد و یا افزوده نمی‌شود. در این صورت اتفاقی رخ نخواهد داد. چنانچه رخداد به فعل درنیاید دیگر روایت چندان‌ی در پیش‌رو نداریم. شمایی که برمون از ساختار روایت به دست داده، چنین است: رخداد یا به فعل درمی‌آید یا در نمی‌آید. اگر به فعل درآید، دو حالت دارد: یا کامل می‌شود و یا کامل نمی‌شود. پس نقطه آغاز نه کنش، بلکه رخداد است (احمدی، ۱۳۷۰، ص. ۱۷۰).

پی‌رفت و سه کارکرد آن در داستان «رستم و سهراب» براساس الگوی برمون چنین است: سهراب در مرحله اول در پی زندگی خویش و بازی و مسابقه با هم‌سن و سالان خود است که موقعیتی به نسبت پایدار را دارد، اما بعد از اینکه به پرس‌وجو درباره پدر می‌پردازد، فرصت تغییر موقعیت برای او به‌وجود می‌آید. در مرحله پیامد ممکن است تغییر موقعیت، با موفقیت به پایان رسد و یا به شکست ختم شود که در این داستان به شکست ختم می‌شود. همچنین برمون شخصیت‌ها را به دو دسته فاعلی و مفعولی تقسیم می‌کند. شخصیت‌هایی که کنش را به انجام می‌رساند، کنشگر و فاعل هستند و شخصیت‌هایی که کنش بر آن‌ها رخ می‌دهد، کنش‌پذیر و مفعول نام دارد که هر روایت به نوعی تبدیل این دو شخصیت به یکدیگر است. در واقع هر روایت تبدیل مفعول به فاعل و بازگشت او به حالت مفعولی است (همان، ص. ۱۷۰). در داستان «رستم و سهراب»، سهراب در ابتدا به‌عنوان «کنشگر» است، ولی در پایان داستان به «کنش‌پذیر» و فردی که کنش روی او انجام می‌شود، تبدیل می‌شود، زیرا در نبرد اول، سهراب بر رستم چیره می‌شود و می‌خواهد که او را از پای درآورد، در اینجا سهراب به‌عنوان کنشگر می‌تواند رستم را بکشد و رستم به‌عنوان فردی که کنش روی آن انجام شده است، اما رستم با نیرنگ به او می‌گوید که رسم پهلوانان این است که در دومین نبرد

پیروز، حریف را از پای درمی‌آورند. در نبرد بعدی که رستم پیروز آن است، به سهراب رحم نمی‌کند و او را از پای درمی‌آورد. بدین ترتیب سهراب در آغاز کنشگر بود، ولی در پایان داستان، تبدیل به کنش‌پذیر می‌شود. توالی منطقی پی‌رفت‌ها که در نظریهٔ برمون به آن اشاره کردیم در داستان مورد بحث با یک رخداد نشانه‌ای درهم می‌ریزد. این رخداد سبب گسست در فرایند مربوط به کنش ارجاعی و ورود به فرایندی می‌شود که آن را دروغ‌روایی می‌نامیم. در واقع، رخدادهای نشانه‌ای که به واسطهٔ دروغ شکل می‌گیرند در بخش‌های مختلف روایت توالی منطقی میان پی‌رفت اول با دوم و یا پی‌رفت دوم با سوم را دچار اختلال می‌کنند. این امر انطباق میان جریان‌های کنشی با اصل روایت را با مشکل مواجه می‌کند و در نتیجه شاهد انفصال کنشی در درون روایت هستیم. دروغ‌روایی با تأثیر در فرایند روایت مانع ارتباط منطقی پی‌رفت‌ها در داستان و انطباق آن‌ها بر یکدیگر می‌شود. در نتیجه پی‌رفت دوم قابلیت انطباق با پی‌رفت اول و پی‌رفت سوم قابلیت انطباق با پی‌رفت دوم را ندارد. بلکه یک سرپیچی نشانه‌ای در گفتمان رخ می‌دهد که نتیجهٔ نظام دروغ نشانه‌ای است. دروغ رخدادهای نشانه‌ای و رابطه‌های جدیدی در درون گفتمان تعریف می‌کند که نتیجهٔ آن شکل‌گیری فرایندهای جدید معنایی در دل پی‌رفت‌های سه‌گانه و انحراف نشانه‌ای در درون آن‌هاست. از این روی، با وارونگی نشانه‌ای مواجه هستیم. این امر تصویری از کنش‌ها را در گفتمان ارائه می‌کند که وجه ارجاعی خود را با اصل موضوع از دست داده است و بدین ترتیب فرایند کنشی را دچار شکست می‌کند.

۴-۳. نقش «زمان» در تحقق دروغ روایی

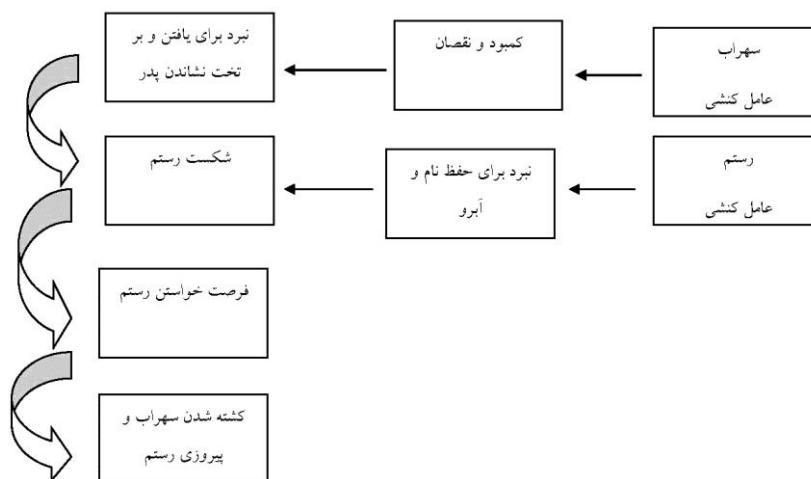
گفتمان اگر از نوع «پویا» باشد، در بستری از «زمان» روی می‌دهد. در این داستان به‌ویژه در هنگام رویارویی دو قهرمان، «زمان» نقشی برجسته ایفا می‌کند. پس از آنکه رستم در روز نخست از سهراب شکست خورد، به سهراب گفت: رسم این است که کسی که شخصی را بر زمین می‌زند، بار اول سرش را نمی‌برد، بلکه بار دوم این کار را می‌کند. سهراب چون فرد دلیر و جوانمردی بود، سخن رستم را قبول کرد. زمان طلبیدن به لحاظ نشانه‌ای می‌تواند سرآغاز وقایعی تازه باشد. وقتی گفته‌پرداز از روی دیگر سخن می‌گوید، مخاطب بیرونی درمی‌یابد که همین عنصر «زمان» می‌تواند معادله را برهم زند و در پایان، کسی دیگر را پیروز میدان معرفی کند. بدین گونه است که حرکت در گفتمان نخستین ناتمام می‌ماند و از درون شکاف می‌خورد و همه چیز علیه سهراب و به سود رستم به پایان می‌رسد. به بیان دیگر، گفتمانی که از نگاه عوامل کنشی و با دلایل مستدل آغاز شده بود، نه‌تنها به مقصد نمی‌رسد، بلکه شکست سنگینی را نیز متحمل می‌شود.

بزد دست سهراب چون پیل مست	چو شیر دمنده زجا دربیجست
یکی خنجر آبگون برکشید	همی‌خواست از تن سرش را برید
به سهراب گفت ای یل شیرگیر	کمندا فکن و گرز و شمشیر و تیر
کسی که به کشتی نبرد آورد	سر مهتری زیر گرد آورد
اگر بار دیگر به زیر آورد	به افکندنش نام شیر آورد
بدین چاره از چنگ آن اژدها	همی‌خواست که یابد زکشتن رها
دلیر جوان سر به گفتار شیر	بداد و ببود این سخن دلپذیر

(فردوسی، ۱۳۷۸، ص. ۱۰۷)

طبق تحلیل‌هایی که ارائه شد، می‌توان نمودار حرکتی این داستان را به شکل زیر

ترسیم کرد:



نمودار ۲: نظام حرکتی سهراب و تغییر کنشگر به کنش‌پذیر

برپایه این، در آغاز نبرد، سهراب و رستم هر دو عامل کنشی هستند که سهراب برای یافتن پدرش وارد مبارزه با رستم می‌شود و رستم هم به‌عنوان عامل کنشی، برای حفظ نام و آبروی خود وارد مبارزه می‌شود. در نبرد اول رستم و سهراب، سهراب به‌عنوان کنشگر می‌خواهد سر رستم را از تن جدا کند، ولی استفاده از وجه مجابی گفتمان پهلوانی در قالب دروغ باعث شد تا سهراب که در آغاز به‌عنوان کنشگر بود، در نهایت به‌عنوان فردی که کنش روی او انجام گرفته، کنش‌پذیر شود و در نهایت شکست را بپذیرد. در واقع، اینجا عامل دروغ جریان‌های زبانی را وارونه می‌کند و امنیت نشانه‌ای را با خطر مواجه می‌سازد. اینجا رستم با استفاده از گفتمان القایی و ایجابی و با استفاده از عامل زمان، وجهی از گفتمان پهلوانی و مرامی را معرفی می‌کند. این وجه در

قالب گونه استعاری زمان انطباق شرایط روایت را با اصل فرایند کنشی دچار گسست می‌کند. درواقع، وجهی از فرهنگ پهلوانی و مرامی که منطبق بر راستی است، قدرت افناعی گفتمان را افزایش داده است. اینجا زمان فاقد وجهی هستی‌شناختی است و وجهی توهمی پیدا کرده است. اما در عین حال، حضوری را معرفی می‌کند که به برتری به دیگران از طریق افناع انجامیده است. این امر به کارکرد پروتزی گفتمان اشاره می‌کند که در قالب افزودگی خود را بازنمایی می‌کند و باوری را شکل داده است که قابلیت انطباق با اصل فرایند کنشی و توانمندی کنشگر ندارد. درواقع، زمان تفسیری استعاری را ممکن ساخته است که بر پایه آن، حضور واقعی کنشگر به حضوری توهمی تبدیل شده است. اما با انحراف و توسعه نشانه‌ای، توهم حضور جایگزین واقعیت حضور شده و وجهی از قدرت پهلوانی را از دو سوی تعامل به نمایش گذاشته است. اینجا عامل استعاری زمان در ارتباط با دو سوی درگیر به دو گونه عمل کرده است. از طرفی، با ایجاد نوعی توهم حضور، حضور رستم را تثبیت بخشیده و مانع از تضعیف موقعیت پهلوانی او شده است. از طرفی دیگر با القای گفتمان پهلوانی به سهراب، وجه حضوری او را ارتقا بخشیده و باعث پذیرش بایسته‌های پهلوانی توسط او شده است. اینجا نیز با نوعی حضوری توهمی مواجه هستیم که بر پایه آن سهراب خود را در جایگاه یک پهلوان نشانده است. اینجا هر چند عامل زمان، فاقد وجهی هستی‌شناختی است اما در قالب دروغ روایی، جایگزین این وجه از حضور و سبب تورم حضوری در گفتمان شده است. علاوه بر این، دروغ روایی در قالب کارکرد پروتزی جانشینی سبب تبدیل یک کنش به کنش دیگر شده است. دروغ و نیرنگ رستم باعث ایجاد گونه‌ای وارونگی نشانه‌ای و وضعیتی سلبی برای سهراب (از دست دادن جوانی و آرزوهایش) و ایجاد وضعیت ایجابی برای رستم (حفظ آبرو و اثبات قهرمان بودن) می‌شود. در حالی که اگر

رستم خود را معرفی می‌کرد و آن‌ها یکدیگر را می‌شناختند، نبرد با یکدیگر را آغاز نمی‌کردند و جریان داستان این گونه پیش نمی‌رفت.

۴-۴. کارکرد «دروغ» در گفتمان

ابتدای داستان با یک وضعیت معمول کنشی آغاز می‌شود. سهراب به‌عنوان کنشگر در جست‌وجوی به‌دست آوردن نشانی از رستم است. از این‌روی برای مشخصات سرآورده پهلوانان ایرانی، جست‌وجویی را آغاز می‌کند و پس از پرسش و پاسخ‌های زیاد، از هجیر می‌پرسد: سرآورده‌ای که سواران و پیلان بسیار در آنجا ایستاده‌اند و صدای کرنا بسیار بلند است و در کنارش درفش گرگ‌پیکری که سر زرین درفش برتر از خیمه و سرآورده است، متعلق به کیست؟ در پاسخ، هجیر به او می‌گوید:

کان پور گودرز گیو	که خوانند او را همی گیو نیز
سرافراز داماد رستم بود	به ایران زمین همچو او کم بود
نشان پدر جست و با او نگفت	همی‌داشت آن راستی در نهفت

(همان، ص. ۱۰۴)

روشن می‌گردد که سهراب تازه‌وارد اصرار دارد که رستم را بشناسد و این اصرار او در شناسایی رستم، هجیر را بیشتر به فکر وامی‌دارد که نکند رستم در این میان صدمه‌ای ببیند و جانش به خطر بیفتد. اینجاست که در مسیر روایت توقفی ایجاد می‌شود. این امر سبب می‌شود تا کنشگر با مقدمه‌چینی به دنبال تغییر وضعیت کنشی باشد. لذا با حربه دروغ، سعی می‌کند مسیر جدیدی برای روایت تعریف کند. درواقع، اینجا با رخداد نشانه‌ای مواجه هستیم که برپایه آن در کنش ارجاعی گسست ایجاد می‌شود. این رخداد فرایند گفتمان را تغییر می‌دهد و آن را به مسیر جدیدی سوق می‌دهد که دروغ نشانه‌ای

نامیده می‌شود. دروغ نشانه‌ای سبب می‌شود دیگر انطباقی میان کنش ارجاعی حکایت و تفسیر نشانه‌شناختی پس از آن وجود نداشته باشد. در این حالت، حضوری بدون پشتوانه ارجاعی در گفتمان بازنمایی می‌شود که با مسیر کنش ارجاعی روایت متفاوت است. اینجا هجیر به سهراب دروغ می‌گوید و به هر ترتیب که شده از معرفی رستم سرباز می‌زند و ضمناً برای اینکه سهراب را از جست‌وجو باز دارد، در توصیف پهلوانی و قدرت رستم می‌گوید: شاه وقتی از تاج و تخت سیر شده باشد، در صدد نبرد با رستم برمی‌آید که قادر است پیل را از پای درآورد. این امر مسیر افقی روایت را متوقف می‌کند و زمینه توسعه کنش و ورود به حوزه فراکنش را فراهم می‌کند. اینجا است که دامنه حضوری کنشگر گسترده می‌شود. همان گونه که در متن می‌بینیم توصیف قدرت پهلوانی رستم و استفاده از وجه استعاری پیل، ترفندی است که کنشگر به کار می‌برد تا تورم گفتمانی را افزایش می‌دهد و مسیر جدیدی برای روایت تعریف کند که در قالب نظام عمودی روایی قابل تبیین است. در این حالت دروغ در قالب کارکرد پروتزی گستره‌ای بازنمایی می‌شود. در اینجا هجیر با دروغ گفتن باعث شد تا سهراب پدر خویش را شناسد و وقایعی تازه به وجود آید. در واقع، دروغ روند دایره حضوری کنشگر را گسترش می‌دهد و کنش را از مسیر واقعی روایت دور می‌کند. در ادامه و در آغاز نبرد میان پدر و پسر، سهراب احتمال می‌دهد که هم‌نبردش رستم است:

به هومان چنین گفت کاین شیر مرد	که با من همی گردد اندر نبرد
ز بالای من نیست بالاش کم	به رزم اندرون دل ندارد دژم
بر و کتف و یالش همانند من	تو گویی که داننده بر زد رسن
نشان‌های مادر بیابم همی	بدان نیز لختی بتابم همی
گمانی برم من که او رستم است	که چون او به گیتی نبرده کم است...

دل من همی بر تو مهر آورد	همی آب شرمم به چهر آورد
همانا که داری ز نیرم نژاد	کنی پیش من گوهر خویش یاد
زمن نام پنهان نبایدت کرد	چو گشتی تو با من کنون در نبرد
مگر پور دستان سام یلی	گزین نامور رستم زابلی

(همان، ص. ۱۰۴)

همان‌گونه که در متن می‌بینیم، سهراب در این بخش از روایت از گفتمان عاطفی استفاده می‌کند. گفتمان عاطفی اینجا در دل روند کنشی روایت شکل می‌گیرد و دال و مدلول نیز در انطباق با یکدیگر هستند. درواقع، توصیفات رستم که در قالب شنیده‌ها به سهراب منتقل شده، اینجا وجهی دیداری می‌یابد و سهراب با نوعی ایجاد انطباق میان دو وجه شنیداری و دیداری، تفسیری نشانه‌ای از شرایط حضوری ارائه می‌دهد. رستم اما در روند عملکرد انطباق میان دال و مدلول خلل ایجاد می‌کند. در نتیجه در عملکردی فرایندی انطباق میان واقعیت یه پدیده با بازنمون آن در نوسان قرار می‌گیرد و همین امر سبب شکل‌گیری دروغ در زبان می‌شود. رستم با به‌کارگیری حربه دروغ‌روایی، از طرفی سعی می‌کند با نام‌پوشی از سیطره حضوری سهراب در امان بماند، زیرا مطابق باور اسطوره‌ای با دانستن نام واقعی کسی، می‌توان بر تمام وجود و هستی او چیره شد. از طرف دیگر با توسل به نظامی که مبتنی بر ریسک مطلق است، شرایط تطبیق میان موضوع نشانه‌ای و ابژه را به صفر می‌رساند. اینجا با عملکردی فرایندی اما در دو مسیر روایی متفاوت مواجه هستیم که از کم‌آیکون^{۳۶} تا بیش‌آیکون در نوسان قرار می‌گیرد و ما را از انطباق کامل میان موضوع نشانه‌ای با ابژه تا وجه تفسیری و گزینشی از آن در وضعیتی سیال قرار می‌دهد. ابتدا سهراب را داریم که در فرایندی که مبتنی بر انطباق کامل میان موضوع نشانه‌ای و ابژه هست، به کنش می‌پردازد. درواقع، سهراب در فضایی

زندگی کرده است که پیوسته رفتار و کردار پهلوانی را در قالب وجهی شنیداری برایش بازگو کرده‌اند. اتفاقاً سهراب برای اینکه بتواند میان شنیده‌های درمورد رستم و خود واقعی او تطبیقی برقرار کند، به چنین جنگی ورود می‌کند. ویژگی‌هایی که سهراب در مواجهه با رستم بیان می‌کند نشان‌دهنده انطباق کامل شنیده‌ها با دیده‌هایی از رستم است که در رابطه حضوری شاهد آن است. احساس مهر و شرم در مواجهه با رستم، داشتن نژادی از نیرم نامور، دستان سام و گردان همه نشان می‌دهد از نظر سهراب انطباق میان موضوع نشانه‌ای و ابژه به‌طور کامل برقرار شده است. در چنین حالتی، با نشانه‌ای آیکونیک مواجه هستیم که در تعامل با سوژه شکل گرفته است. اما در ادامه شاهد عکس‌العملی از طرف رستم هستیم که نشان‌دهنده وجه تفسیری نشانه‌ای از سوی اوست.

بدو گفت رستم که‌ای نامجوی نبودیم هرگز بدین گفت‌وگوی
ز کشتی گرفتن سخن بود دوش نگیرم فریب تو زین در مکوش

اینجا رستم با پیش کشیدن گفتمان فریب، وجهی بارز و آشکار از موضوع نشانه‌ای را انتخاب می‌کند که همان عدم تأثیرپذیری از گفتمان حریف است. درواقع، رستم سخن از روی مهر و شرمساری سهراب را قابل انطباق با ابژه نمی‌داند و به همین دلیل آن را فریب ارزیابی می‌کند. بنابراین، در تفسیری نشانه‌ای، آن را وارونه تصور می‌کند و تصویری وارونه از موضوع به نمایش می‌گذارد. در ادامه رستم در قالب رجزخوانی، ویژگی‌های پهلوانی خود را به وضوح بیان می‌کند و از جمله به تباه کردن دیوان و از نظر مردانگی جهان در زیر پای داشتن خود اشاره می‌کند (ر.ک. ص. ۱۰۴). سهراب در این بخش نیز انطباقی میان شنیده‌های خود از ویژگی‌های پهلوانی رستم و دیده‌هایش حس می‌کند و دوباره دلش از مهر رستم به جنبش و تپش درمی‌آید. اینجاست که از

رستم می‌خواهد این واقعیت را در قالب سخنی راست تأیید کند. از این روی، به او می‌گوید گمان می‌کند او رستم است.

بدو گفت کز تو بیرسم سخن
همه راستی باید افگند بُن
من ایدون گمانم که تو رستمی
هم از تخمه نامور نیرمی

(همان، ص. ۱۰۴)

تأکید سهراب بر گفتمان مبتنی بر راستی نشان می‌دهد او به دنبال مرجعی است که انطباق میان شنیده‌ها و دیده‌هایش را تأیید کند. اما در مقابل، رستم نه تنها هویت وجودی خود را تأیید نمی‌کند، بلکه نژادگی، پهلوانی و داشتن تخت، گاه و افسر پادشاهی خود را نیز انکار می‌کند. اینجاست که دروغ در کارکردی پروتزی نمایانده می‌شود. برپایه این، رستم با انکار وجوه هویتی خود، تصویری مبهم ارائه می‌کند که توهمی‌ای است. این تصویر، قابلیت توانشی رستم را تغییر می‌دهد و او را در قالب شخصیتی کهتر معرفی می‌کند. اینجا دروغ در قالب پروتز جانشینی بازنمایی می‌شود و تصویری از حضور رستم به نمایش می‌گذارد که وجود خارجی ندارد.

چنین داد پاسخ که رستم نی‌ام
هم از تخمه نامور نیرمی
که او پهلوان است و من کهترم
نه با تخت و گاهم نه با افرم

(همان، ص. ۱۰۴)

تصویری که رستم از وجوه شخصیتی خود ارائه می‌کند، در فرایند تفسیر شناختی سهراب خلل ایجاد می‌کند. این امر سبب ناهمخوانی و همگونی موضوع نشانه‌ای با ابژه می‌شود و در نتیجه انطباق کنش ارجاعی را با اصل آن دچار مشکل می‌کند. اینجاست که ما دیگر با جریان افقی و ارتباط منطقی نشانه‌ها مواجه نیستیم که به واسطه آن، پدر و پسر یکدیگر را شناسایی کنند. بلکه شاهد جایگزینی نظام جانشینی نشانه‌ها در روندی عمودی هستیم. در نتیجه در حرکتی پساتنشی و شتاب‌مند، تصویری بدون پشتوانه

ارجاعی از رستم ارائه می‌شود و گسستی در روایت ایجاد می‌کند. بعد از نخستین مبارزه سهراب که بنابر نشانه‌های مادر، احساس می‌کند که هم‌نبردش رستم است، از هومان یاری می‌جوید و هومان نیز او را فریب می‌دهد و به سهراب دروغ می‌گوید و وجود رستم را این‌چنین انکار می‌کند:

بدو گفت هومان که در کارزار رسیدست رستم به من اند بار
 شنیدم که در جنگ مازندران چه کرد آن دلاور به گرز گران
 بدین رخس ماند همی رخس اوی ولیکن ندارد پی و پخش اوی

(همان، ص. ۱۰۳)

سهراب به هومان گفت: من گمان می‌کنم که این پهلوان، رستم باشد، اما هومان حيله‌گر و بدانديش به دروغ گفت: این رستم نیست. من بارها و بارها رستم را در جنگ دیده‌ام؛ این پهلوان تاب و توان رستم را ندارد. اینجا دروغ در کارکرد گستره‌بخشی عمل می‌کند و جریان حضوری کنشگر را گسترده می‌کند. رستم از نظر هومان، شخصیتی است که دارای وجوه پهلوانی است و حضور او در نقش یک جهان‌پهلوان از نظر مکانی، زمانی و کنشی در گستره‌ای از زمان و مکان و در دایره‌ای از کنش‌های پهلوانی، قومی و ملی بازنمایی شده است. علاوه بر این، دروغ با همین کارکرد سبب توسعه عمل و کنش‌های روایی کنشگران شده است. کارکرد گستره‌بخشی دروغ، در این بخش از روایت مانع شناسایی پدر و پسر می‌شود. در نتیجه کنش سهراب برای یافتن پدر ادامه می‌یابد و به جنگ میان رستم و سهراب می‌انجامد. در واقع، دروغ روایی در این گفتمان، با کارکردهای گستره‌بخشی و جانشینی سبب تثبیت هویتی رستم و در نهایت شتاب‌بخشی به روایت و بدین ترتیب فرایندهای کنشی سهراب را با شکست مواجه می‌سازد.

۵. نتیجه

در پژوهش حاضر کارکرد دروغِ روایی در داستانِ رستم و سهراب بررسی شد. نوآوری پژوهش حاضر این است که بستر اصلی شکل‌گیری دروغِ روایی و چگونگی به چالش کشیدن نظام منطقی کنشی برای دستیابی به یک نظام فراکنشی در قالب داستانی کلاسیک مورد واکاوی قرار گرفته است و از این رهگذر چگونگی گذر از بستر کنش و سیر به سمت بعد اضمحلالی و استعلایی نشان داده شده است. نظام غالب در این داستان نظام کنشی است. اما در دل این نظام، شاهد فرایندهای عملکردی متفاوتی هستیم که به واسطهٔ دروغِ روایی شکل می‌گیرد. دروغِ روایی در این داستان دارای کارکردهای افزوده‌ای، گستره‌ای و جانشینی است. این کارکردها کمک می‌کند تا کنش تابع شرایط محدود و نامحدود تغییر مسیر دهد، تمدید شود و یا در قالب فرایند جدیدی به حیات خود ادامه بدهد. دروغ با تأثیرگذاری در روند روایت، کنش اصلی را متوقف می‌کند و کنش دیگری را جانشین آن می‌کند. گاه کنش را تندتر می‌کند و با ایجاد دگردیسی در کنشگران ارزش جدیدی را جانشین ارزش پیشین می‌کند. در مواقعی نیز دروغ زمینه عبور از بستر کنش و حرکت به سوی بعدی اضمحلالی را فراهم می‌کند و گاه شاهد حرکت به سوی استعلا هستیم. علاوه بر این، دروغ با نقش‌آفرینی در جریان کنش و با کارکردی حسی - ادراکی سبب می‌شود تا تقابل اصلی روایت در نبرد پدر و پسر از سطح نظام صرف روایی فراتر رود، وجهی گفتمانی به خود بگیرد و جریان روایت را پویا و سیال کند. سهراب برای یافتن پدر و نشان دادن او بر تخت پادشاهی عازم دیار دیگر می‌شود، اما به جای رسیدن به خواسته‌اش، در میانه کار همه‌چیز تغییر می‌کند. بدین ترتیب گفتمان شکاف می‌خورد، روایت منطقی از هم می‌پاشد و جای کنشگران پیروز، یابنده و فاعل عوض می‌شود. این مسئله باعث می‌شود

تا رستم با استفاده از حربۀ دروغ معنای نامطلوب اولیه (شکستِ رستم) به معنای مطلوب ثانویه (پیروزی رستم) تبدیل می‌شود. در نهایت با بازکاوی متن در هر دو زنجیرۀ کلامی (روایی و گفتمانی) آشکار می‌شود که رستم چه نقش مفعولِ ارزشی داشته باشد و چه نقش عاملِ کنشی، مؤلفه‌های گفتمانی به سود وی پیش رفته‌اند و همچنان بر برتری او در تفکر حماسی شاهنامه تأکید ورزیده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

1. sintegmatic system
2. paradigmatic system
3. program-based system
4. random and incidental system
5. protensive
6. meta-action
7. phenomena
8. state
9. C. G. Jung
10. C. Bremond
11. U. Eco
12. prosthesis
13. Semiotics
14. perceptual sensory
15. icon
16. Pre-action system
17. Expression system
18. Action semiotics
19. G. Lakoff
20. M. Johnson
21. C. S. Peirce
22. Risk
23. ontologically
24. A. J. Griemas
25. aesthetic
26. transcendental

27. E. Landowski
28. Persuasive
29. Adaptive
30. postclassical
31. synthesis
32. I. Kant
33. hypericone
34. Iconic
35. Sequencers
26. hypo icons

منابع

- احمدی، ب. (۱۳۷۰). ساختار و تأویل متن. تهران: مرکز.
- اسکولز، ر. (۱۳۷۹). درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات. ترجمه ف. طاهری. تهران: آگاه.
- اکو، ا. (۱۳۹۰). استعاره از نگاه ادبیات سنتی اروپایی، فلسفه و نشانه‌شناسی. ترجمه ف. ساسانی. استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی. تهران: انتشارات سوره مهر، صص. ۲۳۱-۳۰۴.
- بهار، ف.، شکری، ی.، و شعیری، ح.ر. (۱۳۹۷). بررسی و تحلیل کارکردهای نشانه‌معناشناختی رجز: پروتوسازی گفتمانی داستان رستم و اسفندیار. بلاغت کاربردی و نقد بلاغی، ۳ (۱)، ۹۳-۱۱۲.
- بهنام، م. (۱۳۹۰). بررسی تعامل دو نظام روایی و گفتمانی در داستان رستم و اسفندیار، رویکرد نشانه-معناشناختی. پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ۲ (۴)، ۱-۱۶.
- پناهی، ن. (۱۳۹۵). روایت نقالان از داستان رستم و سهراب. کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، ۱۷ (۳۳)، ۲۲۵-۲۴۸.
- تسلیمی، ع.، و میرمیران، س.م. (۱۳۸۹). فرآیند فردیت در شاهنامه با تکیه بر شخصیت رستم. ادب‌پژوهی، ۴ (۱۴)، ۲۹-۴۸.
- توحیدلو، ی.، و شعیری، ح.ر. (۱۳۹۶الف). مطالعه پروتوسازی گفتمانی: چرا دروغ روایتی پروتزی است؟. پژوهش ادبیات معاصر جهان، ۲۲ (۱)، ۲۶۹-۲۸۶.

توحیدلو، ی.، و شعیری، ح.ر. (۱۳۹۶ب). تحلیل نشانه- معناساختی دروغ: لغزندگی نظام آیکنونیک زبان در قصه‌های عامه. ویژه‌نامه قصه‌شناسی نشریه فرهنگ و ادبیات عامه، ۵ (۱۲)، ۸۵-۱۱۰.

داد، س. (۱۳۸۷). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید.

رضوانیان، ق.، و احمدی‌شیخ‌لر، ا. (۱۳۹۶). توصیف در داستان رستم و سهراب. پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۱۵ (۴۴)، ۱-۳۱.

شعیری، ح. ر. (۱۳۹۲). نشانه- معناسازی دیداری: نظریه و تحلیل گفتمان هنری. تهران: سخن.

فراهانی، ر. (۱۳۹۴). داستان‌های کامل شاهنامه به نثر روان. جلد ۲. قم: پدیده دانش.

فردوسی، ا. (۱۳۷۸). شاهنامه فردوسی. براساس چاپ مسکو. مشهد: سخن‌گستر.

فلاح، غ. ع.، و افشاری، ن. (۱۳۹۵). تحلیل داستان رستم و سهراب براساس نظریه روایت‌شناسی کلود برمون. پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، ۵ (۱)، ۵۱-۷۱.

گرماس، ژ. آ. (۱۳۸۹). تقصان معنا، ترجمه ح.ر. شعیری. تهران: نشر علم.

لیکاف، ج.، و جانسون، م. (۱۳۹۴). استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم. ترجمه ه. آقابراهیمی. تهران: نشر علم.

محمدی، ع.، و بهرامی‌پور، ن. (۱۳۹۰). تحلیل داستان رستم و سهراب براساس نظریه‌های روایت‌شناسی. ادب‌پژوهی، ۵ (۱۵)، ۱۴۱-۱۶۸.

معین، م. ب. (۱۳۹۴). معنا به مثابه تجربه زیسته: گذر از نشانه‌شناسی کلاسیک به نشانه‌شناسی با دورنمای پدیدارشناختی. با مقدمه ا. لاندوفسکی. تهران: سخن.

معین، م. ب. (۱۳۹۶). ابعاد گم‌شده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک؛ نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

References

Ahmadi, B. (1991). *Text structure and interpretation*. Tehran: Markaz.

- Bahar, f., Shokri, Y., & Shairi, H. R. (2018). Investigating and analyzing the functions of Rejes's semantic sign: Discourse Prosthetics Rostam and Esfandiar's Story. *Practical Rhetoric & Rhetorical Criticism*, 3 (1), 93-112.
- Behnam, M. (2011). Study of Narrative and Discursive Interaction in The Rostam and Esfandyar Fiction Using Semio-semantics Approach. *Language Related Research*, 2 (4), 1-16.
- Cuddon, J. A. (1982). *Literary Terms*. United States of America: Published by Penguin Book.
- Dad, S. (2008). *Dictionary of literary terms*. Tehran: Murvarid.
- Eco, U. (2011) *Metaphor from the perspective of traditional European literature, philosophy and semiotics*. Tr. F. Sasani. Metaphor: the basis of thinking and an aesthetic tool. Tehran: Sureh-e Mehr Publications. pp. 231-304.
- Fallah, G., & Afshari, N. (2016). Analysis of Rustam and Sohrab Tragedy on the Basis of Bremond's Narrative Theory. *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*, 5 (1), 51- 71.
- Farahani, R. (2014). *The complete stories of the Shahnameh in fluent prose*. Vol. 2, Qom: The Padidey-e Danesh.
- Ferdowsi, A. (1999). *Ferdowsi's Shahnameh*. Based on the Moscow edition. Mashhad: Sokhon-gostar.
- Germas, J. A. (2010). *Deficiencies in meaning*. Tr. H. R. Shairi. Tehran: Elm Publishing.
- Lakoff, G., & Johnson. M. (2014). *The metaphors we live By*. Tr. H. Agha Ebrahimi. Tehran: Elm Publishing.
- Mohammadi, A., & Bahrami Poor, N. (2011). Analysis of Rostam and Sohrā b in the Light of the Theories on Narrative. *Adab Pazhuhi*, 5 (15), 141- 168.
- Moin, M. B. (2014). *Meaning as a lived experience: passing from classical semiotics to semiotics with a phenomenological*. With an introduction by E. Landofsky. Tehran: Sokhan.
- Moin, M. B. (2016). *The missing dimensions of meaning in classic narrative semiotics; Semantic system of adaptation or dance in interaction*. Tehran: Elmi and Farhangi Publications.

- Panahi, N. (2017). The storytellers's narration of The Story of Rostam and Sohrab. *Kavoshnameh Journal of Research in Persian Language and Literature*, 17 (32), 225-248.
- Portner, P. & Barbara, H. (2002). *Formal semantics: the essential readings*. Blackwell Pub.
- Rezvaniyan, G., & AhmadiShakhlar, A. (2017). Description in The Story of Rostem and Sohra. *Pazhūhish-i Żabān va Adabiyāt-i Farsī*, 15 (44), 1-21.
- Scholes, R. (2000). An introduction to structuralism in literature. Tr. F. Taheri. Tehran: Agah.
- Shairi, H. R. (2012). *Visual semiotics: theory and analysis of artistic discourse*. Tehran: Sokhan.
- Taslimi, A., & MirMiran, M. (2011). Individuation Process in Shā hnā me. *Adab Pazhuhi*, 4 (14), 29- 48.
- Towhidloo, Y., & Shairi, H. R. (2017a). Study of making prostheses in discourse; why does narrative lie make prostheses? *Research in Contemporary World Literature*, 22 (1), 269- 286.
- Towhidloo, Y., & Shairi, H. R. (2017b). Discourse analysis of semiotic functions of lie in folk tales: Slippery in iconic system of language. *Culture and Folk Literature*, 5 (12), 85-110.